

نگاهی به چابهار از منظر ریملند

نویسنده این یادداشت سعی دارد با ذکر مختصری از تاریخچه ژئوپلیتیک، ابتدا دو مفهوم و منطقه جغرافیایی معروف به هارتلند و ریملند را توضیح داده و سپس در همان چهارچوب به بررسی جغرافیای سیاسی چابهار در کشمکش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بپردازد.

فرهنگستان زبان و ادب فارسی ژئوپلیتیک را «جغراسیاست» معادل‌سازی کرده است. شاخه یا رشته‌ای علمی که برخی آن را از جغرافیای سیاسی تمیز می‌دهند. این بخش از معرفت بشر که به معلومات ناشی از ارتباط بین جغرافیا و سیاست مربوط می‌شود، از ابتدای قرن بیستم به صورت آکادمیک مفهوم‌سازی شد ولی در عمل از آغاز شکل‌گیری جوامع و جنگ قدرت بین آن‌ها به کار گرفته می‌شده است.

تاثیر ویژگی‌های جغرافیایی از قبیل کوه، دشت، دره، رود، دریا، اقیانوس و... در شکل‌گیری زبان، فرهنگ و قلمرو اقوام مختلف انکارناپذیر است. مثلاً نقش طبیعی فلات ایران با مساحتی غالب بر دو برابر کشور امروزی ما که از رشته کوه زاگرس تا هندوکش بستر مناسبی برای عبور و مرور، تبادلات فرهنگی و گسترش زبان فارسی ایجاد کرده است، یا رودهای جیحون، ارس، فرات و... که در مقاطع مختلف تاریخ، خود را به عنوان مرزهای طبیعی بین دو قدرت رقیب تحمیل کرده‌اند.

از ابن خلدون تا ماکیاوول، متفکران بسیاری در باب جغرافیا به مثابه سیاست تعمق کرده‌اند. در قرن هفدهم میلادی بسط مرزهای شرقی تا رود رن تبدیل به سیاست راهبردی لویی چهاردهم پادشاه فرانسه شد. اما از ابتدای قرن نوزدهم جمله‌ای معروف از ناپلئون بناپارت، تحولی در بنیان‌های فکری جغرافیای سیاسی پدید آورد: «هر دولتی سیاست جغرافیای خودش را اعمال می‌کند».

نسل اول نظریه‌پردازان جغرافیای سیاسی، تحت تاثیر این جمله و همچنین جو حاکم در اروپای اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم در دام داروینیسم جغرافیایی و جبرگرایی علمی (Determinism scientifique) افتادند. در بین آن‌ها باید از سر هالفورد جان مکیندر جغرافیدان بریتانیایی نام برد که عموماً از وی به عنوان بنیانگذار جغراسیاست یاد می‌شود.

مکیندر، با طرح نظریه هارتلند (۱۹۰۴)، قلب جهان را در منطقه‌ای ترسیم کرد که از رود ولگا تا رود یانگ‌تسه و از هیمالیا تا شمالگان (پیرامون قطب شمال) را در بر می‌گیرد. وی معتقد بود: «هر قدرتی که بر اروپای شرقی دست یابد، بر هارتلند تسلط می‌یابد و هر کس بر هارتلند تسلط یابد، بر جزیره جهانی حاکم خواهد شد و هر کس بر جزیره جهانی حاکم شود، فرمانروای همه جهان خواهد بود.»

قبل از او، آلفرد ماهان با نظریه اولویت قدرت دریایی بر زمینی، تئودور روزولت را مجاب کرده بود تا با صرف بودجه و ارتقای ناوگان دریایی، ایالات متحده آمریکا را وارد رقابت در عرصه اقیانوس‌ها کند. ولی مکیندر با تئوری هارتلند و شرح خصوصیات این سرزمین خشکی‌قاره‌ای، نظریات ماهان را ناقص تلقی کرد.

یک سال پس از ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم، نوبت به نسل «شاگردان منتقد» مکیندر و در راس آن‌ها نیکلاس اسپایکمن رسید. اسپایکمن معروف به پدر جغراسیاست آمریکا، با ایجاد سَنَن از نظریات ماهان و مکیندر نظریه «ریملند» را مطرح کرد. او برخلاف مکیندر، مناطق ساحلی اوراسیا (از جمله اروپای ساحلی، خاورمیانه، هندوستان، آسیای جنوبی و چین) را کلید کنترل جهان معرفی کرده و اسمش را ریملند می‌گذارد. در واقع، اسپایکمن همان دیدگاه جهانی مکیندر (هارتلند) را ارایه می‌دهد با این تفاوت که دکرین

قدرت زمینی را رد کرده و بر این باور است: «کسی که بر ریملند کنترل داشته باشد، بر اوراسیا و در نهایت جهان حاکم خواهد بود.»

از تأثیرات تئوری ریملند همین بس که بعد از پایان جنگ جهانی دوم، پرزیدنت هری ترومن دکترین امنیتی آمریکا را بر اساس سیاست سد نفوذ هارتلند تعریف کرد. سیاستی که در تمام دوره جنگ سرد ادامه یافت و بعد از آن هم به بایگانی سپرده نشد.

در واقع گمان می‌رفت پس از فروپاشی شوروی و اعلام نظم نوین جهانی توسط جرج بوش پدر، ریملند اهمیت خود را به عنوان حلقه محاصره هارتلند از دست داده باشد، چرا که بخش وسیعی از هارتلند شامل جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته آسیای مرکزی از دست رقیب دیرینه درآمده بود. لیکن زیگنیف برژینسکی که از دوره مشاوره پرزیدنت جیمی کارتر همواره نقش بسزایی در تعیین خط‌مشی سیاسی آمریکا داشته است، حیاتی دوباره به تئوری ریملند داد.

برژینسکی در کتاب صفحه شطرنج بزرگ (۱۹۹۷) ضمن به روز کردن نقشه ریملند، بخشی را «بالکان اوراسیایی» می‌نامد با ۴۰۰ میلیون نفر جمعیت در قالب ۲۵ دولت - ملت با تنوع قومی و مذهبی بالا و «آلوده به نفرت، خشونت و ناآرامی». این چنین کانسپت ریملند با در نظر گرفتن ورود بازیگران پر قدرتی چون چین و ایران به معادلات، نقش محوری خود را برای تضمین هژمونی ایالات متحده آمریکا حفظ کرده است، به طوری که در سال ۲۰۰۷ مرکز تحقیقات بحران و منازعات بین‌الملل (CECRI) در بروکسل استراتژی دولت جرج بوش پسر را این گونه توضیح می‌دهد: «آسیای مرکزی و قفقاز همچنان دارای نقشی کلیدی در نبرد پیچیده برای کنترل ریملند یعنی اوکراین، قفقاز، آسیای مرکزی، افغانستان، پاکستان و غیره هستند. هدف واشنگتن ادامه همان دکترین قدیمی سد نفوذ است، سیاستی که باید مانع دسترسی روسیه و چین به آب‌های گرم (مدیترانه، آدریاتیک و اقیانوس هند) و تنگه‌های استراتژیک شود.»

موانع طبیعی و مصنوعی بین هارتلند و ریملند

سلسله جبال هیمالیا، مانعی طبیعی است که چون دیواری عظیم و چند لایه مانع ارتباط شمال و جنوب می‌شود. عدم وجود راه‌گذرهای شمال به جنوب موجب شده سرزمین‌های وسیعی از اوراسیا با جمعیت بسیار اندک ولی سرشار از منابع طبیعی و زیرزمینی همچنان از امکانات زیرساخت، تکنولوژی و منابع انسانی لازم برای جلب سرمایه و رشد اقتصادی و توسعه شهری بی‌بهره بمانند.

اما در آسیای مرکزی و بخش‌هایی هم که قرن‌ها محل عبور و مرور آزاد اقوام با فرهنگ و مذاهب مختلف بوده است، قدرت‌های امپریال با تکیه بر نظریاتی که شرح آن در بالا رفت از طریق ایجاد تفرقه و دولت - ملت‌سازی‌های مدرن، موانع مصنوعی لازم را ایجاد کرده‌اند. با جدایی هند و پاکستان (۱۹۴۷)، عملاً راه دسترسی هند به افغانستان و آسیای مرکزی مسدود شد و مبادلات تجاری هند با روسیه و اروپا نیز جز از طریق مسیری طولانی و عبور از کانال سوئز میسر نبود.

با امضای موافقتنامه راه‌گذر شمال - جنوب بین سه کشور ایران، روسیه و هند در سن‌پترزبورگ، عرصه برای ورود تمام‌عیار چابهار به بازی‌های جغرافیایی ریملند در جنوب آسیا باز شد.

رخنه چین به ریملند

مرکز ثقل اقتصاد جهانی که از زمان کشف قاره آمریکا کم‌کم از شرق کره زمین به غرب نقل مکان کرده بود، دوباره در حال بازگشت به شرق است. رخنه چین به ریملند با طرح یک کمر بند یک جاده از پشتیبانی ناوگان دریایی قدرتمندی برخوردار است که هر روز مجهزتر از دیروز ناوشکن‌های آمریکایی و متحدانش را در اقیانوس آرام به چالش می‌کشد.

در شرایطی که آمریکا در حال مذاکره با طالبان برای خروج از افغانستان و پایان دادن به هزینه‌های مادی و انسانی ناشی از دو دهه حضور نظامی است، چین آرام‌آرام جای پای خود را در این کشور با «دیپلماسی کیف پول» از طریق ایجاد روابط تجاری مستقیم با

اما نفوذ چین در افغانستان در درجه اول تهدیدی علیه امنیت هند است. بازی بین این دو غول آسیایی که دارای اختلافات مرزی و سابقه درگیری نظامی هستند بر سر تسلط بر اقیانوس هند با دو گل به خودی هند در استراتژی حمایت از بیره‌های تاملیل سری‌لانکا و مخالفت با دیکتاتورهای نظامی در میانمار به نفع چین دنبال می‌شد و حالا با راه‌اندازی جاده ابریشم و بندر گوادر در صد کیلومتری چابهار و تأسیس پایگاه نظامی در جیبوتی، چابهار تنها راه هندوستان برای رسیدن به افغانستان و آسیای مرکزی و اظهار وجود در غرب اقیانوس هند است.

این وضعیت از هند، شریک استراتژیک بسیار مهمی برای آمریکا ساخته است که طبق بیانیه وزارت خارجه به‌عنوان «یک عنصر تعدیل‌کننده علیه چین انتخاب شده و در طرح‌ریزی قدرت در منطقه آسیا - اقیانوسیه نقش کلیدی ایفا خواهد کرد.»

این چنین برنامه توسعه چابهار که طبق ماتریس ریملند باید در صف اول تحریم‌های آمریکا علیه ایران قرار می‌گرفت، به نفع هند و برای کمک به نفوذ این کشور در افغانستان و با نیت تقابل با چین، معاف از تحریم شده است.

سواحل مکران و اقیانوسی به نام هند

در دانشنامه‌ها توضیح داده شده که ریشه کلمه هند برگرفته از رود سند است که از هیمالیا سرچشمه گرفته و با گذر از بخش میانی پاکستان در نزدیکی کراچی به دریای مکران می‌پیوندد. سواحل مکران نیز امروز به دو قسمت تقسیم شده‌اند که در شرق جزو پاکستان (بندر گوادر) و در غرب متعلق به ایران است (بندر چابهار). این ساحل در طول تاریخ همواره مبدا و مقصد ارتباط دریایی بین آسیای جنوبی و افریقا بوده است. به عبارتی سایه چابهار و این سواحل به‌صورت طبیعی و تاریخی بر فراز اقیانوس هند و افریقا گسترده شده است.

اثرات مخرب مخاصمات بین هند و پاکستان روی بلوچستان و افغانستان

از آنجایی که بخش شمالی پاکستان، نوار باریکی بین هند و افغانستان است، در صورت تجاوز نیروهای هندی از شمال، ارتش پاکستان چاره‌ای جز عقب‌نشینی به سمت جنوب نخواهد داشت، مگر آن‌که از بخش وزیرستان افغانستان در غرب به‌عنوان عقبه استراتژیک استفاده کند و با کمک افغان‌های این منطقه امید به بازپس‌گیری مناطق اشغالی داشته باشد. وزیرستان منطقه‌ای است سنگلاخ و صعب‌العبور با مناسبات سنتی و مستحکم طایفه‌ای که تاکنون هیچ دولت مرکزی طی تاریخ نتوانسته قدرت خود را در آنجا اعمال کند. منطقه‌ای با تمایلات پررنگ سلفی و همسو با طالبان. هزینه این «بیمه» تاکنون تردد آزاد طالبان، حملات تروریستی گروه‌های تکفیری و نفوذ آن‌ها به بخش مهمی از بدنه ارتش پاکستان بوده است.

هند نیز برای تضعیف اسلام‌آباد، از هیچ ترفندی رویگردان نیست. هندی‌ها با حمایت از گروه‌های جدایی‌طلب بلوچ بر آتش خشونت و ناامنی‌ها در بلوچستان می‌دمند. آتشی که دود آن گاهی از مرزها گذشته و دامن بلوچستان ایران را نیز می‌گیرد. این همه به جز مقوله کشمیر است که خود نیاز به سرفصلی جداگانه دارد.

امارات، میهمان ناخوانده ریملند

اما هند تنها کشوری نیست که از وضعیت بلوچستان سوءاستفاده می‌کند. در بخش ایران، به جز آمریکا، اسرائیل و عربستان، اخیراً نام امارات زیاد به گوش رسیده است. یادمان نرفته که بعد از حمله تروریستی به چابهار، محمدجواد ظریف تلویحا امارات متحده عربی را به دست داشتن در حمله متهم کرد. این کشور با یک پروژه جاه‌طلبانه بندری، میهمان ناخوانده بازی جغرافیایی ریملند شده است. امروز شرکت چند ملیتی Dubai Port World به‌عنوان بازوی اقتصادی دیپلماسی دریایی امارات عمل کرده و مدیریت ۷۸ بندر را در

۴۰ کشور به دست گرفته است. اشتباهی این شیخ‌نشین برای کنترل بندر عدن و جزایر یمنی نزدیک به تنگه باب‌المندب، حضور در جیبوتی، توسعه زیرساخت‌ها در سومالی‌لند و... حکایت از عزم جدی ابوظبی به کنترل شاخ افریقا و تضعیف موقعیت چابهار دارد.

چابهار و فصل مشترکی برای صلح

فارغ از خصومت یا رقابت‌هایی که در این منطقه از ریملند در جریان است، هر دو بندر گوادر و چابهار برای توسعه، نیاز به امنیت و ثبات در بلوچستان دارند. بلوچستان نیز برای خروج از فقر نیازمند زیرساخت، ارتباطات و جذب سرمایه است. چابهار پتانسیل ایجاد تعادل و فصل مشترک را برای یک بازی برد - برد بین همه بازیگران دارد. حتی پیشنهاداتی چون اتصال این دو بندر و گنجانیدن چابهار در پروژه یک کمربند یک جاده مطرح است.

در پایان باید اضافه کرد که با بالا گرفتن بحث محیط‌زیست، گازهای گلخانه‌ای و کاهش منابع سوخت فسیلی، آینده متعلق به کوتاه‌ترین مسیرهای مواصلاتی است.

نویسنده : شاهین اشکان

منبع خبر : شماره 375 مجله صنعت حمل و نقل

